



شهادتنامه فریده

اسم کامل:	فریده (نام مستعار)
تاریخ تولد:	۱۸ آبان ۱۳۶۰
محل تولد:	تهران

---

سازمان مصاحبه کننده: مرکز اسناد حقوق بشر ایران

تاریخ مصاحبه: ۲۹ فروردین ۱۳۸۹

مصاحبه کننده: پرسنل مرکز اسناد حقوق بشر ایران

---

این شهادتنامه بر اساس مصاحبه حضوری با خانم فریده در تاریخ ۲۹ فروردین ۱۳۸۹ در (۷) پاراگراف و (۳) صفحه تهیه شده است. شهادتنامه در تاریخ ۳۱ خرداد ۱۳۸۹ توسط فریده تأیید شد.

## شهادتنامه

۱. بعد از تصمیم مشترک خود، ما به عنوان یک خانواده، به نوبه خود سعی کردیم مشارکت کرده و رأی بدهیم و به بقیه نیز بگوییم که لااقل به احمدی‌نژاد رأی ندهند. بعد از انتخابات داستان عوض شد. هنگامی که ایرانیان رأی خود را می‌خواستند، این تأیید بر موسوی نبود بلکه دست ردی به وضعیت موجود بود. من همیشه می‌گویم که اگر نماد سبز دارم، برای موسوی نیست. رنگ سبز دیگر فقط متعلق به موسوی نیست، بلکه متعلق به مردم ایران است. نماد سبز اکنون نماد اعتراض من است. اگر من مچ بند یا شال سبز دارم فقط نشانگر اعتراض مدنی من است.
۲. به دنبال انتخابات بحث برانگیز خرداد ۱۳۸۸، من و خانواده‌ام به خیابانها رفتیم تا اعتراض خود را از آنچه در نظر ما نتایج غیرمنصفانه بود بیان کنیم. من در تمام تظاهرات شرکت کردم—برای من خیلی مهم بود که اعتراض خود را از نتایج انتخابات نشان بدهم. در این اعتراضات من نه تنها خود زخمی شدم، بلکه شاهد جراحات شدید دیگران توسط نیروهای دولتی شدم.
۳. روز ۳۰ خرداد—همان روزی که ندا آقا سلطان کشته شد—من زخمی شدم. اطراف میدان توحید بودم که نیروهای دولتی به معترضین حمله کردند و یک گازی را پخش کردند. ابتدا فکر کردم گاز اشک‌آور بود اما زود متوجه شدم که چیز متفاوتی بود. حالت آن، حالت گاز اشک‌آور نبود. به دلیل اینکه در اعتراضات مرتباً با گاز اشک‌آور برخورد داشتم دیگر به حالت آن عادت کرده بودم. این حالت متفاوت بود. در اطراف من، حال همه بد شد و بر زمین افتادند. من ناگهان سرگیجه و حالت تهوع پیدا کردم و به زمین افتادم. مردمی که در مغازه‌های اطراف نظاره‌گر واقعه بودند آب آوردند و بر سر من ریختند. کمی بهتر شدم. کسی من را وسط اتوبوسی خواباند تا به خانه بروم. در راه خانه در حالت نیمه بیهوش بودم. یادم است در اتوبوس که بودیم خانمی چادری به دوست من گفت که آنچه بر من گذشته حق من بوده است و انتخابات دیگر تمام شده است. سخنان بی‌احساس او باعث شد که بین افرادی که در اتوبوس بودند درگیری لفظی به وجود بیاید.
۴. بعدها فهمیدم که گاز مرموزی که به من اسپری شده بود گاز فسفر بود. بعد از برخورد با این گاز تمام بدن من جوشهای ریز زد. هنگامی که به دکتر مراجعه کردم او جوشها را معاینه کرد و گفت که این فرم تاول و زخم بر بدن، شبیه عوارض برخورد با گاز فسفر است. هنوز، نه ماه بعد از آن ماجرا، جای آن زخمها بر بدن من مانده‌اند. بعد از آن من شنیدم که نیروهای دولتی گازهایی پخش می‌کردند که در همان لحظه عارضه‌ای نداشتند اما بعد از مدتی موجب عفونت شدید بدن می‌شدند که درمان نداشتند.
۵. این گاز تنها فرم خشونت‌ی که من تجربه کردم نبود. روز ۱۸ تیر، دیدم که نیروهای پلیس پسری حدود ۲۷ یا ۲۸ ساله را زیر پل حافظ، تقاطع حافظ و سمیه، به قصد کشت کتک زدند. این حرکت در فاصله

ده متری من اتفاق افتاد. بعد از کتک زدن، پلیس آن پسر را پشت ماشینی انداخت. یکی از اعضای گارد ویژه که این پسر را می‌زدند و لباس پلنگی پوشیده بود با زره و باتوم، به آن یکی گفت «حاجی! اینجا شکار بس است. برویم جای دیگر».

۶. روز چهارم کسانی که سی خرداد کشته شدند بودند و قرار بود تجمعی صورت بگیرد نیز من مورد حمله قرار گرفتم. به همراه دو نفر از دوستان در ماشین خود به سمت تظاهرات می‌رفتیم که در ترافیک گیر کردیم. پلیس ضد شورش آمد. من میچ بند سبز داشتم. ناگهان گارد ویژه دست من را دید و فریاد زد تا میچ بند را باز کنم. تا خواستم عکس‌العملی نشان بدهم ۳ نفر از گارد ضد شورش سر ماشین من ریختند و با باتوم بر ماشین کوبیدند. شیشه ماشین شکست و به کاپوت آسیب رسید.

۷. من به دلیل فعالیتهای فرهنگی خودم بازجویی شدم. طی بازجویی از من درباره هریک از فعالیتهای من پرسیدند. بازجوها مرتب از من درباره ارتباط با کمپین یک میلیون امضاء و رابطه من با دوستانی که فعال اجتماعی، سیاسی یا روزنامه نگار بودند می‌پرسیدند. این در صورتی بود که فعالیت من در کمپین بسیار اندک و بیشتر در حد جمع آوری امضاء بود.